گفت و گو با محمدسعید حنایی کاشانی، استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی

تئاتر، بستری مناسب برای آموزش فلسفه

تبیین ارتباط فلسفه با دیگر دانش‌ها و دستاوردهای فکری و معرفتی بشر می‌تواند دستمایه خوبی برای جهت دهی به فکر و اندیشه در عصر حاضر باشد. در این گفت و گو سعی کردیم با تبیین ارتباط فلسفه و تئاتر به روزنه ای دست یابیم تا بتواند برای وضعیت اکنون ما مناسب باشد و جریان سیالی را از نفوذ اندیشه‌های فلسفی در تئاتر فعلی کشورمان به عرصه رساند.

موضوع بحث ما نسبت فلسفه و تئاتر است. این موضوع از چند جهت حائز اهمیت است اما بیشترین اهمیت این نسبت‌سنجی در این قرارداد که خاستگاه فلسفه و تئاتر، یونان است. برخی از فیلسوفان یونان آرای فلسفی خود را در قالب نمایش ارائه می‌کردند. ما حتی می‌بینیم که محاورات افلاطونی هم به گونه‌ای نمایش است. حتی دفاعیه سقراط که به آپولوژی معروف است، گویی یک نمایش نامه است. سؤال من به طور مشخص این است که‌آیا می‌توان میان فلسفه و تئاتر نسبتی برقرار کرد؟

بله مسلماً همین طور است. در میان کتاب‌هایی که به زبان اروپایی نوشته می‌شود مثلاً انگلیسی، شما می‌توانید کتاب‌هایی درباره نسبت فلسفه و تئاتر پیدا کنید. این کتاب‌ها در واقع این بحث را از ابتدا مطرح می‌کنند که چه ارتباطی میان فلسفه و نمایش وجود داشته است. در دوره جدید هم بسیاری از فیلسوفان را می‌بینیم که نمایش نامه‌هایی را نوشته اند و حتی بارها هم به روی صحنه رفته است. بنابراین نسبت میان تفکر فلسفی و نمایش از ابتدای پیدایش فلسفه نسبت مستحکمی بوده است. اما وقتی که می‌خواهیم از نسبت نمایش و فلسفه صحبت کنیم چند گونه می‌توانیم این موضوع را مطرح کنیم. یکی این است که آیا نمایش نامه اندیشه‌های فلسفی را مطرح می‌کند؛ دیگر اینکه آیا فلسفه می‌تواند به صورت نمایش نامه عرضه شود. به طور مثال وقتی نمایش نامه‌های آیسخلوس و سوفوکلس را می‌خوانیم در اینها اندیشه‌های فلسفی وجود دارد که می‌تواند به کار فلسفی بیاید و یا اینکه وقتی آثار افلاطون را که به شیوه درام است می‌خوانیم، گویی شیوه درام فلسفی را طرح می‌کند. البته تمام اینها قابل بحث است. وقتی که به دوران جدید می‌رسیم نویسندگانی مانند شکسپیر یا کسانی مانند کامو، سارتر و دورنمات یا بسیاری دیگر مثل آرتور میلر، کسانی بودند که در آثارشان درون مایه‌های روان شناختی، تاریخی، جامعه شناختی و اندیشه‌های مختلفی که می‌توان در یک علم مستقل مورد بحث قرارداد، دیده می‌شود.

در اینجا ما بحثمان را از یونان آغاز می‌کنیم. وقتی که از فلسفه صحبت می‌کنیم نباید به دانش مدونی فکر کنیم که فلسفه نامیده می‌شود و در طول تاریخ شکل گرفته است. در واقع وقتی به چیزی فلسفه می‌گوییم یک نوع نگاه و نگرش را در نظر داریم؛ نگرشی که متمایز از نگرش‌های دیگر است. اگر به نمایش توجه کنیم می‌بینیم که نمایش ویژگی‌ای به نام گفت و گو دارد. در گفت و گو شما می‌توانید نگاه‌های مختلفی را مطرح کنید؛ درباره جهان، روابط انسانی، احساسات و عواطف صحبت کنید. بنابراین نمایش این امکان را به ما می‌دهد که سخن بگوییم و گفت و گو کنیم. سخن‌ها و گفتارهایی که در نمایش به زبان ما می‌آید هر کدام می‌تواند واجد معانی باشد که آن معانی و مقاصد برای مخاطب معلوم و شناختنی باشد.

البته در تأیید صحبت شما بگویم که فلسفه هم این امکان یعنی گفت و گو را می‌دهد.

بله من هم منظورم همین بود. وقتی آثار نخستین متفکران یونانی را می‌بینیم، در واقع هنوز به یک درام فلسفی قدم نمی‌گذاریم. یا بعد از افلاطون که با آثار ارسطو آشنا می‌شویم در واقع با فیلسوفی رو به رو می‌شویم که معلم است و به شاگردانش درس می‌دهد و دیگر گفت و گویی در کار نیست. اما وقتی که گفت و گوهای افلاطون را می‌خوانیم در واقع احساس می‌کنیم که با نمایش نامه فلسفی سر و کار داریم. به طور مثال افلاطون چگونه به یک مهمانی رفت، افرادش چه کسانی بودند و چه چیزهایی مطرح شد. در واقع با یک توصیف جاندار از یک موقعیت رو به رو می‌شویم که همه چیز معقول و موجه جلوه می‌کند. هیچ کس نمی‌خواست یک بحث عمیق فلسفی را شروع کند اما وقتی آن افراد در آنجا با سقراط رو به رو می‌شوند و صحبت از چیزهای مختلفی می‌شود، یک بحث فلسفی نیز آغاز می‌شود.

وقتی که به نمایش نامه‌های یونانی نگاه کنیم، می‌بینیم این نمایش نامه‌ها واجد گفتارهای بسیار عمیقی درباره انسان، زندگی، جهان، خدا، اخلاق و سیاست است. بدین جهت وقتی به نمایش نامه ای به نام «آنتیگونه» نگاه کنیم می‌بینیم که نمایش نامه ای نیست که به راحتی از آن صرف نظر کنیم. بسیاری از فیلسوفان از هگل تا هایدگر به نمایش نامه «آنتیگونه» توجه می‌کنند. بسیاری از فیلسوفان به نمایش نامه‌های آیسخلوس توجه دارند. شما نمی‌توانید بگویید این نمایش نامه‌ها صرفاً برای تنوع و تفنن نوشته شده‌اند. این نمایش نامه‌ها واجد اندیشه‌های عمیقی درباره جهان و انسان و رابطه این دو با هم‌اند.

آیا در یونان باستان برای این نمایش‌نامه‌نویسان چنین مسائلی دغدغه بود و یا به خاطر حضور فیلسوفان یونان باستان به سراغ چنین موضوعاتی رفتند؟

به لحاظ تاریخی نمایش نامه نویسی یونانی بر فلسفه تقدم دارد. فلسفه را اگر به معنای خاصی در نظر بگیریم که آن از یک دوره ای شروع شده و میانی خاص خودش را هم دارد؛ اما اگر فلسفه را به معنای نگرش و نگاه به جهان و هستی در نظر بگیریم همواره در اندیشه‌های یونان باستان جریان دارد. اما این نگرش انتقادی، پرسشگر می‌شود و بعد سعی

می‌شود که توضیح داده شـود. در اینجاست که اندیشه غنا پیدا می‌کند و مـا فکر می‌کنیم با یک متفکر سـر و کار داریـم و آن متفکر را دیگر فیلسـوف نمی‌گوییم. وقتی «پرومته در زنجیر» آیسخلوس را می‌خوانید با یک نگاه رو به رو می‌شـوید و آن نگاه این اسـت که رابطه‌ای میان انسان و جهان و خدایان وجود دارد و این رابطه را ما چگونه باید توضیح دهیم و بفهمیم. این سؤال که ما چرا اینجا هستیم و چرا رنج می‌کشیم، چه کسـی به ما کمک کرده و چرا زندگی انسـان با مشـقت آغاز شده سؤالاتی است که نمایش نامه نویس می‌تواند مطرح کند.

این سؤالات می‌تواند فلسفی هم باشد؟

این سـؤالات وقتی می‌تواند فلسفی باشد که شما بخواهید تحقیق کنید. در اساطیر و ادیان به سؤالات شما پاسخی داده می‌شود اما ممکن است آن پاسـخ‌ها برای شـما قانع کننده نباشد. اینجاسـت که فلسفه قدم به میدان می‌گذارد.

اجـازه دهیـد بحث را از منظری دیگر دنبال کنیم. وقتی که صحبت از هنر می‌کنیم می‌بایست انواع هنر مانند معماری، موسیقی و... را در نظر بگیریم. به نظر من در دو هنر سینما و تئاتر مفاهیم فلسفی بهتر جای می‌گیرد. به خاطر نوع سـاختار و بسترهای معرفتی این دو هنر موضوعات فلسفی به سهولت تبیین می‌شود. شما آیا با این نظر موافقید که نمایش نامه قابلیت تجلی و ظهور مفاهیم فلسفی را بیشتر از دیگر هنرها دارد؟

من با سـخن شما موافق نیسـتم که سـینما و نمایش در ارائه مفاهیم فلسـفی قابلیت بیشـتری دارد، چون ادبیات سرشـار از مفاهیم فلسفی اسـت. هیچ چیز مانند ادبیـات قابلیت عرضه مفاهیم فلسـفی را ندارد. به همین خاطر وقتی شـما می‌گویید سـینما و تئاتر قابلیت ارائه مفاهیم فلسـفی را بیشتر از نقاشی، موسـیقی و هنرهای تجسمی‌دارد به خاطر ساختار ادبی آن است نه صرفاً ساختار سمعی و بصری.

پس شـما موافق این نظر هسـتید که ادبیات به هنر به خصوص سینما و نمایش، جهت ارائه مفاهیم فلسفی استحکام می‌دهد؟

هر هنری که با جنبه‌های نمادین سر و کار دارد قابل تأمل است. بدین جهت موسـیقی هم می‌تواند یک غنای فکری داشته باشد. اما وقتی ما به ویژه درباره سـینما، ادبیات و تئاتر صحبت می‌کنیم بیشـتر می‌توانیم درباره مضامین فلسفی صحبت کنیم. گرچه نقاشی، موسیقی و مجسمه سازی هم قابل تأمل است. هیچ هنری نیست که از اندیشه و فکر تهی باشـد و ما بگوییم از انسـان و جهان سخن نمی‌گوید. وقتی که هایدگر در کتاب «خاسـتگاه اثر هنری» به کتاب ون‌گوگ اشاره می‌کند و یا به شـعر هولدرلین اسـتناد می‌کند در واقع این یک اثر هنری است. وقتی کـه ما به نمایش نامه «آنتیگونه» اشـاره می‌کنیم برای بسـیاری یک تئاتر نیسـت که فقط روی صحنه رفته باشد، بلکه نمایش‌نامه‌ای برای خواندن و تفکر اسـت. شاید بسـیاری از ما نمایش «آنتیگونه» را ندیده باشـیم ولی متن نمایش نامه را خوانده باشـیم. گرچه همیشه بحث بر سـر این است که نمایش نامه برای اجرا نوشـته می‌شود اما بسیاری از مردم نمایش نامه‌ها را خوانده اند و ندیده اند، اما همان را که خوانده اند تأثیر بسیار عمیقی در روح و جانشان گذاشته است. من بحث را از سوی دیگـری ادامه می‌دهم. هنر ارتباط عمیقی با جهان دارد و هر چیزی که جهان را برای ما تصویر کند و معلوم کند قابل بحث و بررسـی اسـت. در واقع یکی از منابع غنی تفکر برای فلسـفه همین مسائل است. امروز حتی گفته می‌شود قبل از اینکه دانشجویان به کتاب‌های فلسفی درباره اخلاق، سیاسـت و متافیزیک رو بیاورنـد، به کتاب‌های هنری بپردازند. در واقع هنر به بهترین وجه به فلسـفه تمثل می‌بخشـد. حتی از لحاظ آموزشـی یکی از شـیوه‌هایی که برای آموزش فلسفه در غرب انتخاب می‌شود شیوه درام در فلسفه است.

حتی فیلسـوفان اگزیستانس هم از همین شیوه برای تبیین آرای فلسفی خود بهره جسته اند.

بله همین گونه اسـت، چون در هنر موقعیت‌هایـی می‌توان ایجاد کرد که افراد بفهمند آن چیزی که شـما از آن صحبت می‌کنید یک مسـئله انتزاعی نیسـت، بلکه مسئله ای است که در زندگی روزمره با آن رو به رو می‌شوید.

بـه نکته خوبی اشـاره کردید: موقعیت‌هایی ایجاد کنیم. به نظر شـما در اینکه یک تئاتر واجد مفاهیم فلسفی باشد می‌بایست از فلسفه به سراغ تئاتر برویم و یا از تئاتر به سراغ فلسفه؟

در ابتدا بگویم که فلسـفه خودش ایجاد نشـده که بعـد نمایش نامه و چیزهای دیگر از آن سرمشـق گرفته باشـند. ما در واقع اشتباه می‌کنیم اگر فکر کنیم با خواندن کتاب‌های فلسفی می‌توانیم نمایش نامه نویس خوبی بشـویم. اتفاقاً بر عکس اسـت؛ ما با خواندن کتاب‌های داستان، نمایش‌نامه و ادبیات می‌توانیم فیلسـوفان خوبی بشویم. آنچه که تفکر فلسـفی را در یونان رشد داد همان نمایش‌نامه‌نویسی‌اش بود. وقتی که گفت‌وگوهای افلاطون شروع می‌شود، سقراط و دیگران کاملاً به هومر مسلط اند و همین طور به دیگر آثار شاعران و نویسندگان یونانی. یعنی رشد تفکر فلسفی مسبوق به این است که شما ابتدا یک زمینه فرهنگی داشـته باشید، رشـدی در هنرها و علوم صورت گرفته باشد و بعد تفکر فلسـفی به عنوان تاج این علوم بر سر اینها قرار بگیرد. این اشتباه است کـه ما نمایش نامه نویس خوب، فیلم سـاز خـوب، نقاش خوب، رمان نویس خوب نداریم، اما فیلسوفان بزرگی داریم. در هیچ کجای فرهنگ بشری شما نمی بینید جامعه ای در هنر دچار فقر باشد و در فلسفه و علم غنی باشد. پس یک ساختاری وجود دارد که آن ساختار این مضامین را با هم هماهنگ می‌کند و همه چیز را پا به پای هم رشـد می‌دهد و بعد اگر یک چیزی بیشترین رشد را می‌کند به خاطر آن زمینه ای است که

وجود دارد. اگر بخواهیم رشد فلسفه یونان را بفهمیم ابتدا باید به نمایش نامه نویسی آن توجه کنیم. ما باید ببینیم که هومر چه چیزهایی را مطرح می‌کند که فلاسفه در برابر آن موضع گیری می‌کنند. این موضع گیری، هم به صورت انتقادی و هم به صورت تأویلی است. فیلسوفان می‌توانند هومر را تأیید و انتقاد کنند و می‌توانند هومر را تأویل کنند. پس شناخت فلسفه یونانی بدون شناخت شعر و ادبیات و نمایش نامه یونانی غیرممکن است. یکی از دلایلی که در بسیاری از کشورها فلسفه یونانی خوب فهمیده نشد و حتی فهمیده نمی‌شود همین بی اطلاعی از سایر جنبه‌های فرهنگ یونانی است. حتی یکی از دلایلی که فهم فلسفی در ایران بنیان ضعیفی دارد این است که ما فلسفه را از دیگر جنبه‌های فرهنگی جدا کردیم.

شما به بسترهای معرفت شناختی درباره نسبت فلسفه و تئاتر اشاره کردید. اگر موافق باشید قدری به نسبت فلسفه و تئاتر در کشورمان بپردازیم. کشور ما هم با هنر غریب نبوده و بسیاری از هنرمندان بزرگ دنیا و حتی نویسندگان و اندیشمندان در این جا رشد یافته و بالیده‌اند. پرسش من این است که تئاتر و نمایش نامه که در حدود یکصد سال و حتی کمتر به صورت جدی مورد توجه قرار گرفته تا چه اندازه می‌تواند در تئاترهای ما حضور پیدا کند؟ آیا فکر می‌کنید با مشکلی رو به روست و یا اصلاً جریان پیدا نکرده است؟

همان طور که گفتید بسیاری از نویسندگان ادب فارسی از قدیم تاکنون مضامینی را در آثارشان مطرح کرده اند که این مضامین از قدیم مهم ترین مضامین فرهنگ بشری بوده است. به همین دلیل از قدیم تا دوره شکوفایی زبان و ادب فارسی در قرون میانه دست کم نویسندگان و شاعران بزرگی داریم که علی رغم اینکه شاعران بزرگی بودند، متفکران برجسته ای هم بودند. پس فرهنگ ما با اندیشه بیگانه نبوده و این افراد تنها به ارضای تمایلات زیبایی شناختی نپرداخته اند و به آموزش‌ها و شیوه‌هایی پرداخته اند که در زندگی به کارمان هم آمده است. ما در مورد ادبیات که با آغاز مشروطیت حیات دوباره ای در سرزمینمان پیدا کرد می‌بینیم اندیشه‌های تازه ای وارد کشورمان شد که در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نفوذ بیشتری پیدا کرد. در این دوره با نمایش نامه نویسی اروپایی هم آشنا شدیم، اما اگر در دوره‌های قبل با نمایش‌نامه‌های یونانی آشنا شده بودیم، ما هم امروز مثل بسیاری از کشورهای دیگر حتی انگلستان، نویسندگانی مثل شکسپیر داشتیم؛ همان‌طور که شاعران بزرگی در سطح جهانی داریم، نمایش نامه نویسانی هم در سطح جهانی می‌داشتیم. اما متأسفانه ما در گذشته دورمان با فرهنگ نمایش نامه نویسی یونانی آشنا نشدیم. این سنت در کشور ما پا نگرفت و این موقعیت به عصر جدید رسید. در این عصر کوشش‌هایی که برای نمایش نامه نویسی صورت گرفت می‌توانم بگویم ثمربخش و بزرگ بوده است. هر چند بسیاری از این کوشش‌ها در سال‌های دوری نسبت به زمان ما صورت گرفته است. من گمان می‌کنم اوج نمایش نامه نویسی ما در دهه‌های چهل و پنجاه است، یعنی زمانی که یک دوره ای از تاریخ ما به سر رسید و پایان یافت. من گمان می‌کنم بسیاری از نمایش نامه نویسان ما در این دوره، کسانی مانند ساعدی و بیضایی نمایش نامه نویسان بسیار قوی و ممتازی بودند و کارهایشان هنوز هم تا حدودی بی بدیل و بدون جانشین مانده و حتی به دلیل فترتی که بعد از انقلاب به وجود آمد نتوانستیم نمایش نامه نویسی را رونق دهیم. شاید این دلایل اجتماعی و سیاسی داشته که رشته ای در یک دورانی دچار تنگناهایی شود و یا بی اقبال شود و کسی رغبت نکند در این رشته فعالیت کند و تولیدی داشته باشد.

یعنی شما شرایط اجتماعی را مهم تر می‌دانید؟

بله، عرضه و تولید اثر هنری در یک جامعه شرایط و دلایل خاص خودش را دارد. در سرزمینی که نمی‌توانید خانه بسازید، تمدنی به وجود نمی‌آید؛ وقتی که تمدن به وجود نیاید فرهنگ هم رشد نمی‌کند. در نمایش نامه نویسی ما کارهایی مثل «چوب به دست‌های ورزیل» اثر ساعدی کار ممتازی است. این کارها می‌تواند سرمایه فکری جامعه ما باشد.

اجازه دهید این موضوع را از لحاظ تألیف و اجرا هم بررسی کنیم. وقتی که صحبت از نمایش نامه می‌کنیم می‌بایست کسی ابتدا نمایشی بنویسد و فردی دیگر آن را اجرا کند. این دو بازوی یک اثر هنری است. به لحاظ اجرا و تألیف وضعیت را چگونه می‌بینید؟ در کشور ما برخی از کارگردان‌ها به نمایش نامه‌های فیلسوفان غربی روی آوردند و آثار آنها را اجرا کردند. این وضعیت چگونه است؟

در دهه پنجاه بسیاری از کارگردان‌ها بودند که در کشورهای اروپایی تحصیل کرده و توانایی چشم‌گیری هم اندوخته بودند . مراسمی هم در آن سال‌ها برگزار می‌شد که این امکان را به افراد می‌داد که تجربه‌های خودشان را به اجرا دربیاورند. بنابراین حمایتی از تئاتر وجود داشت که باعث شکوفایی تئاتر می‌شد. نمایش نامه نویسان اروپایی مانند پیتر بروک به جشن هنر شیراز آمدند. اینها در واقع باعث می‌شد که هم بیننده ایرانی با فرهنگ جهانی تئاتر آشنا شود و هم برای نویسنده و اجرا کننده ایرانی امکان رقابت و خلاقیت با همتایان اروپایی خودش به وجود بیاید. ما در قبل از انقلاب سینمای ضعیف و تئاتر قوی داشتیم و دلیل آن این بود که سینمای ما فاسد بود و افراد فرهیخته در آن قدم نمی‌گذاشتند و اگر می‌گذاشتند ناکام بازمی‌گشتند و به همین دلیل سینما جایگاهش را در میان اندیشمندان از دست می‌داد. اما تئاتر ما سالم و بسیار نخبه گرا بود. البته این هم می‌تواند از یک جهت ضعف باشد که سینمای ما را فیلم‌فارسی می‌گفتند و تئاترمان روشنفکرانه بود. به هر حال، اجرای نمایش نامه‌های برشت، نویسندگان لهستانی و بلوک شرق در فرهنگ بومی ما تأثیرگذار بود و حتی تا حدودی هم زمینه ساز انقلاب شد. آن فرهنگ حماسی و انقلابی که در تئاتر شکل گرفت زمینه ساز جریان‌های فکری شد که به انقلاب امکان بالیدن داد.

شما به عنوان استاد فلسفه که دغدغه ای هم نسبت به تئاتر دارید، فکر می‌کنید برای اینکه مضامین فلسفی‌ای که به آن اشاره کردید در تئاتر امروز ما جای بگیرد باید از کجا شروع کرد؟

باید از نویسنده آغاز کرد، یعنی نویسنده ما این امکان را داشته باشد که اندیشه‌های خودش را درباره جامعه، طبیعت و جهان به زبان بیاورد. می‌بایست چنان قدرتی داشته باشد که پرسش را در جامعه جریان دهد. چیزی که می‌خواهیم این است که امکان طرح پرسش در همه زمینه‌ها داشته باشیم. اگر امکان طرح پرسش باشد امکان خلاقیت هم به وجود می‌آید. لذا باید برای تئاتر امروزمان زمینه‌های آزادی و پرسش را طرح کنیم.